

<p>نام درس: املا و انشا</p> <p>نام دبیر:</p> <p>تاریخ امتحان:</p> <p>ساعت امتحان:</p> <p>مدت امتحان: ۶۰ دقیقه</p>	<p>جمهوری اسلامی ایران</p>	<p>پاسخ‌نامه‌ی سؤالات</p>
<p>۳</p>	<p>راهنمای تصحیح</p>	<p>۳</p>
	<p>متن املا</p> <p>۱. کتاب پر راز و رمز آفرینش و شگفتی‌های طبیعت، سرشار از درس‌ها و اندرزهاست. اگر نیروی جوانی و شادابی و چالاکی این دوره را با تأمل، تفکر و بصیرت همراه کنیم به شکوفایی خواهیم رسید.</p> <p>۲. الهی، دلی ده که در کار تو جان بازیم، جانی ده که کار آن جهان سازیم، دانایی ده که از راه نیفتیم، بینایی ده تا در چاه نیفتیم، دست گیر که دست آویز نداریم. توفیق ده تا در دین استوار شویم، نگاه دار تا پریشان نشویم.</p> <p>۳. من به هیچ وجه قبول نمی‌کنم حرف‌ها و تحلیل‌های کسانی را که گاهی در برخی از مطبوعات یا رسانه‌ها از انحراف نسل جوان سخن می‌گویند؛ این طور نیست. این‌ها چرا صلاح و صداقت جوانان را نمی‌بینند؟</p> <p>۴. دانه‌ها که روزی بر زمین می‌غلطیدند، حالا باغی بزرگ شده‌اند. جوجه‌گنجشک‌ها فارغ از سنگ بچه‌ها هستند و پرستوها تا افق‌های دور کوچ کرده‌اند. کبوتران در گلدسته‌های گنبد، زائر حرم شده‌اند.</p> <p>۵. در طایفه‌ی ما همه نمازگزار بودند. من نیز در ایام طفولیت، در ماه‌های محرم و صفر، متعبد و شب‌خیز می‌شدم. مصحف عزیز بر کنار می‌گرفتم و تلاش می‌کردم غرقه‌ی شکوه و عظمت و جاذبه‌ی خالق شوم و اعجاز آفرینش را از آب‌های زلال و سبزه‌های معصوم بیاموزم.</p> <p>۶. شبی مادرم از من درخواست کرد که امشب سرد است، نزد من بخسب. مخالفت با خواهش مادر برایم دشوار بود؛ پذیرفتم. آن شب هیچ خوابم نبرد و از نماز شب بازماندم. یک دست بر دست مادر نهاده بودم و یک دست زیر سر مادر داشتم. آن دست که زیر سر مادرم بود، خون اندر آن خشک شده بود. گفتم: «ای تن، رنج از بهر خدای بکش.»</p> <p>۷. ای خدا، فضل تو حاجت روا! صد هزاران دام و دانه است و ما چو مرغان حریصی بینوا. به ما ادب لطف کن، که بی‌ادب، تنها نه خود را داشت بد؛ بلکه آتش در همه آفاق زد.</p>	

[illegible]

[illegible]